

جنگ دوازده روزه و اسطوره‌ی ان.پی.تی

تألیف و تدوین
مهرزاد شجاعی

لوتتا کمونیستا

ترجمه‌ی مهرزاد شجاعی



AP Photo/Matthias Schrader

مقدمه‌ی مترجم

دو نوشته‌ای که در پی می‌آیند چند روز پس از آتش‌بس موقت میان ایران و اسرائیل نوشته شده‌اند و سعی در توضیح وضعیت با توجه به روابط بین دولت‌ها دارند. اهمیت این نوشته‌ها از آن روست که دیدی واقع‌بینانه از روابط بین‌الملل ارائه و نشان می‌دهند چگونه حقوق بین‌الملل اسطوره‌هایی بیش و ایدئولوژی لیبرال مانعی برای دیدن واقعیت نیستند و این «قانونِ قدرت» است که تعیین‌کننده است و نه «قدرتِ قانون».

طبقه‌ی کارگر اگر مدعی بدیلی در برابر توحش سرمایه‌داری حاکم در سطح جهان است، باید بتواند از واقعیات بین قدرت‌ها آگاه باشد تا نه تنها ابزاری در دست بورژوازی داخلی یا خارجی نباشد بلکه بتواند سیاست طبقاتی خود را در کشور، بلکه در مقیاس بین‌المللی پیگیری کند. مارکس در نطق افتتاحیه‌ی انجمن بین‌الملل کارگران (انترناسیونال اول) می‌گوید توحش جنگ‌های سرمایه‌داری «به طبقه‌ی کارگر آموخته است که موظف است به رموز سیاست بین‌الملل مسلط شود، اقدامات دیپلماتیک دولت خودی را مشاهده کند، و اگر لازم شد با تمامی ابزارهای موجود در برابر آن واکنش نشان دهد.»^۱ ما اصرار داریم که نظریه‌ی امپریالیسم لنین هنوز بهترین ابزار برای تحلیل واقعیت جهان است. نظام سرمایه‌داری جهانی کنونی صحنه‌ی رقابت قدرت‌های بزرگ امپریالیستی قدیمی (آمریکا، اروپا، ژاپن، روسیه) و نوظهور (چین، هند، برزیل) و قدرت‌های متوسط و کوچک است. منطقه‌ی خاورمیانه نیز میدان نبرد قدرت‌های سرمایه‌داری ایران، اسرائیل، ترکیه، عربستان سعودی و مصر و قدرت‌های کوچک و متوسط دیگر است.

تمامی جنگ‌های بزرگ و کوچک دیگر تنها برای پیشبرد منافع گروه‌های سرمایه‌داری بزرگ و کوچک است و طبقه‌ی کارگر در تمامی این جنگ‌ها تنها و تنها یک دشمن و یک دوست دارد: دشمن آن بورژوازی یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و دوست آن پرولتاریا یعنی طبقه‌ی کارگر است. برای طبقه‌ی کارگر فرقی بین کارگران نژادها و ملیت‌ها و ادیان مختلف نیست. در حالی که جنایات اسرائیل در غزه به‌درستی باعث انزجار است، این تنها جنایتی نیست که همین حالا در جریان است. در جنگ داخلی سودان بیش از نیم میلیون کودک از سوء‌تغذیه جان باخته‌اند و بیش از ۱۵۰ هزار نفر

مستقیماً در درگیری‌ها کشته شده‌اند. تنها به ذکر یک نکته اکتفا می‌کنیم تا نشان دهیم چگونه ایدئولوژی‌هایی که درگیری‌ها را جنگ بین «دموکراسی و اتوکراسی» یا «سلطه و مقاومت» روایت می‌کنند اسطوره‌هایی بیش نیستند: در جنگ داخلی سودان ایران، اوکراین و ترکیه از نیروهای دولتی و امارات، عربستان، اتحادیه‌ی اروپا (تحت برنامه‌ی جلوگیری از مهاجرت آفریقایی‌ها)^۲، اسرائیل و گروه واگنر روسیه (تا مدت‌ها) از مخالفان دولت (نیروهای واکنش سریع یا RSF) حمایت می‌کنند. این حمایت‌ها سیال و تابع منافع قدرت‌ها بوده و هزینه‌ی آن را مانند هر جنگی غیرنظامیان می‌پردازند.

«رشد ناموزون سرمایه‌داری» همواره باعث افول برخی قدرت‌ها و ظهور و صعود دیگر قدرت‌ها می‌شود. اکنون نیز شاهد ظهور و صعود امپریالیست‌های جدیدی مانند چین و هند و به‌خصوص چین هستیم که متناسب با قدرت اقتصادی خود، خواهان سهم خود از بازار جهانی هستند و برای این منظور قدرت نظامی خود را نیز ارتقا می‌دهند. همین باعث «بحرانی در نظم جهانی» شده است که از پایان جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود. «امپریالیسم چینی توازن قوای قبلی را بر هم زده و نیمه‌ی دوم مرحله‌ی استراتژیک جدیدی را، که با بحران در نظم جهانی مشخص می‌شود، آغاز کرده است.»^۳ جنگ سرد هیچ‌گاه باعث بحران در نظم جهانی نشده بود. زیرا از یک سو قدرت اقتصادی امپریالیسم شوروی محدود بود، از سوی دیگر توافقی ضمنی بین شوروی و آمریکا برای دو پاره نگه داشتن اروپا (به خصوص آلمان) وجود داشت تا مانع شکل‌گیری قدرتی رقیب شوند. به همین دلیل بعد از فروپاشی شوروی روند یکپارچگی اتحادیه‌ی اروپا شتاب گرفته است، چون در رقابت‌های امپریالیستی کنونی مقیاس قاره‌ای (سرزمینی، جمعیتی، اقتصادی، نظامی) ضروری است. اکنون نظم جهانی دچار بحران شده است و فروپاشی آن در نهایت ناگزیر است. «در مواجهه با بروز کامل "بحران در نظم جهانی"، ما ... دو توسعه‌ی ممکن را صورت‌بندی کرده‌ایم: یا یک سری از درگیری‌های منطقه‌ای زنجیره‌ای، یا انفجار یک جنگ عظیم بین قدرت‌های بزرگ. ما باور نداریم که لحظه‌ی فروپاشی نظم جهانی هنوز فرا رسیده باشد؛ بنابراین معتقدیم که جنگ بین قدرت‌های بزرگ در حال حاضر بسیار بعید است، هرچند نمی‌توان آن را

رد کرد. در همین حال، جنگ‌های محلی ناشی از بحران در نظم جهانی اکنون در جریان هستند.^۴ تمامی جنگ‌های بزرگ و کوچک را باید در این زمینه دید و برای جنگ‌های بیشتر و بزرگ‌تر آماده شد.

در برابر جنگ‌های امپریالیستی شاهد اوج‌گیری ناسیونالیسم و گفتار «دفاع از وطن در برابر متجاوز» هستیم. این ناسیونالیسم گرچه بی‌خطر به نظر برسد، ولی همواره سویه‌های تاریکی نیز دارد که در مورد معرفی مهاجران افغان به عنوان جاسوس شاهد هستیم. اکثریت مطلق مهاجران افغان کارگر و بخشی از «طبقه‌ی کارگر» در ایران هستند و حمله به آنان حمله‌ای به کلیت طبقه‌ی کارگر است. طبقه‌ی کارگر باید از انفعال خارج شود و دفاع از کارگران افغان را به عنوان دفاعی از کلیت طبقه در صدر اقدامات خود قرار دهد. در آبان سال پیش نوشتیم «در برابر موج شدید مهاجرتیزی علیه کارگران افغان، چپ اگر سکوت کند در این نژادپرستی شریک است. ولی مهم است اعتراض به این موج نژادپرستانه نه از روی دلسوزی، بلکه مبتنی بر اصول اتحاد طبقاتی و تحلیل علمی باشد. یعنی دلیل مخالفت ما با مهاجرتیزی این است که کارگر افغان و کارگر ایرانی هر دو عضوی از طبقه‌ی جهانی کارگر هستند و هر شکلی از مفهوم ملیت و وطن تنها باعث تفرقه بین طبقه‌ی ما می‌شود.»^۵ بورژوازی تمامی قدرت‌های بزرگ و کوچک در حال آماده‌سازی برای جنگ و سربازگیری برای فرستادن کارگران به مسلخ جنگ هستند. تنها و تنها طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند این توحش را پایان دهد، به‌شرطی به سلاح انترناسیونالیسم مجهز شود.

دوازده روز برای اسطوره‌ی ان‌پی‌تی^۶

گوئیدو لابربرا

شعله‌های جنگی جدید در خلیج فارس، یعنی «جنگ دوازده‌روزه» میان اسرائیل و ایران، پیش از آن‌که ایالات متحده با ابربمب خود به تأسیسات هسته‌ای فردو حمله کند، به‌صورت منازعه‌ای میان یک کشور دارای سلاح هسته‌ای و کشوری که در پی

دستیابی به آن است ظاهر شد. گفته می‌شود این اقدام قمارگونه‌ی بنیامین نتانیاهو بود که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ درگیر جنگ در هفت جبهه و کشتاری بی‌پایان در غزه بوده، اما در واقع تصمیم استراتژیکی که اسرائیل را متعهد به جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای در خاورمیانه کرده، مربوط به مدت‌ها پیش است، مورد توافق تمام جریان‌های سیاسی اسرائیل بوده و با نام «دکترین بگین» شناخته می‌شود.

جنگ‌ها بخشی از «بازنویسی تاریخ» در چارچوب نظریه‌ها و استراتژی‌های سیاسی هستند؛ این امر درباره‌ی اصول و دکترین‌های حقوق بین‌الملل هم صدق می‌کند، همان‌طور که جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ «دیوارهای کاغذی» تفکر لیبرال امتیانی بر اولویت حقوق بین‌الملل بر قدرت دولت‌ها را فرو ریخت.

پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) در سال ۱۹۶۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد. این معاهده ابتدا توسط سه قدرت هسته‌ای اعلام شده – ایالات متحده، شوروی و بریتانیا – و ۴۰ کشور غیرهسته‌ای امضا شد؛ در آن زمان هدف اصلی جلوگیری از دستیابی آلمان به بمب هسته‌ای بود. فرانسه و چین در سال ۱۹۹۲ به آن پیوستند و بعدها تعداد امضاکنندگان به ۱۹۱ کشور رسید. این معاهده قدرت‌های هسته‌ای را به خودداری از اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای متعهد می‌کرد و در عوض به کشورهای دیگر اجازه‌ی توسعه‌ی انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز را در چارچوب نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) می‌داد.

نمی‌توان به طور کامل نقش معاهدات بین‌المللی را انکار کرد – چه امضا و چه خروج از آن‌ها – اما واقعیت این است که روابط بین‌الملل تابع موازنه‌ی واقعی قدرت بین کشورهاست. در کنار متن رسمی معاهده، نوعی «NPT واقعی» وجود دارد که بازتاب توازن قدرت منطقه‌ای و جهانی است یا به عبارتی، بازتاب ساختار نظم امپریالیستی حاکم. پرسش این است که بحران نظم جهانی چه تأثیری بر این «نظم هسته‌ای» یا وضعیت «خویشن‌داری هسته‌ای» خواهد گذاشت که در دهه‌های گذشته از گسترش تسلیحات بازدارنده جلوگیری کرده است.

این «NPT واقعی» بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های ضمنی استوار است. به شماری از کشورهای عضو ناتو، از جمله آلمان، هلند، بلژیک، ایتالیا و تا حدی نامشخص ترکیه،

در قالب «بازدارندگی توسعه‌یافته» از سوی ایالات متحده نوعی «مشارکت هسته‌ای» اعطا شده است. مثلاً در آلمان، بمب‌های آمریکایی توسط هواپیماهای آلمانی قابل حمل هستند؛ برخی این وضعیت را «کلید دوگانه» می‌نامند که در صورت جنگ، آلمان را به یک قدرت هسته‌ای تبدیل می‌کند، اما برخی دیگر معتقدند تصمیم نهایی همچنان در اختیار واشنگتن است. ژاپن چنین جایگاهی ندارد، چون به دکتترین «سه نه» پایبند بوده: عدم تولید، عدم نگهداری و عدم ورود سلاح هسته‌ای به خاکش. با این حال، آمریکا هرگز شفاف نکرده که آیا کشتی‌ها یا زیردریایی‌های مستقر در پایگاه‌های ژاپنی دارای تسلیحات هسته‌ای هستند یا خیر.

فرضیه‌ی دوم درباره‌ی آلمان و ژاپن است، دو کشوری که پس از جنگ جهانی دوم به متحدان کلیدی ایالات متحده تبدیل شدند اما همچنان تحت نوعی حاکمیت محدود باقی ماندند. این کشورها به وضعیت «آستانه‌ی هسته‌ای» رسیدند، یعنی توانایی فنی و صنعتی برای تولید بمب را دارند، اما عملاً در چند ماه یا هفته مانده به تکمیل نهایی آن توقف کرده‌اند. این وضعیت، به‌ویژه برای ژاپن، نتیجه‌ی سال‌ها تلاش در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. در دوره‌ی ریاست جمهوری جیمی کارتر، تلاش شد تا از فرآوری سوخت مصرف‌شده‌ی هسته‌ای توسط ژاپن جلوگیری شود (چون منبع تولید پلوتونیوم برای بمب است)، اما در نهایت در دوره‌ی ریگان، با حمایت سیاسی نخست‌وزیر ژاپن، با این امر موافقت شد. برخی این وضعیت را به‌منزله‌ی یک پروتکل الحاقی به پیمان امنیتی ژاپن-آمریکا می‌دانند.

فرضیه‌ی سوم به کشورهایی مربوط می‌شود که برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای را آغاز کردند اما در نهایت منصرف شدند: برزیل، آرژانتین و آفریقای جنوبی. آفریقای جنوبی، در همکاری پنهانی با اسرائیل، چهار بمب ساخت اما اعلام کرد که آن‌ها را نابود کرده است. به گفته‌ی جوزف نای، نظریه‌پرداز قدرت نرم، این «خویش‌داری هسته‌ای» نتیجه‌ی عملی NPT و تلاش‌های فعالانه‌ی دولت کارتر بوده است، که خود او نیز در آن نقش داشت.

برخی قدرت‌های کوچک و متوسط اما موفق به ساخت سلاح هسته‌ای شدند: اسرائیل، پاکستان، هند، و کره‌ی شمالی. ویپین نارنگ، مشاور دولت بایدن و نویسنده‌ی کتاب «در جست‌وجوی بمب»، تلاش کرد مسیرهای مختلف اشاعه را در قالب‌هایی

مثل «تاخت سریع»، «تحت محافظت» و «پنهان کاری» طبقه‌بندی کند. نتیجه‌گیری مهم او این است: تنها کشورهایی در ساخت بمب موفق شدند که خود تحت حمایت قدرتهای بزرگ بودند.

بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل، که طبق برآورد موسسه‌ی SIPRI حدود ۹۰ کلاهک دارد، نتیجه‌ی حمایت مالی آلمان، فناوری فرانسه و پشتیبانی استراتژیک آمریکا بود. اسناد تازه منتشرشده نشان می‌دهند که هنری کیسینجر با توجیه «بی‌اطلاعی ساختگی» به نیکسون پیشنهاد داد که ایالات متحده می‌تواند از سلاح هسته‌ای اسرائیل چشم‌پوشاند، به شرط آن‌که تل‌آویو آن را علنی نکند.

پاکستان که امروز ۱۷۰ کلاهک دارد، در چارچوب جنگ افغانستان ۱۹۷۹ همان موافقت را از آمریکا دریافت کرد و بعدها مورد حمایت چین قرار گرفت. هند نیز با آزمایش سال ۱۹۹۸ وجود زرادخانه‌اش را علنی کرد، پس از آن‌که زرادخانه‌ی پاکستان افشا شد. با وجود تحریم‌های ملایم از سوی دولت کلینتون، هند سرانجام حمایت غیر رسمی جورج بوش را به‌دست آورد. کره‌ی شمالی با ۵۰ کلاهک، تنها استثنای نسبی است که فناوری را از روسیه گرفت و از بی‌تفاوتی چین بهره برد، در حالی که خود را به‌عنوان «کشور حائل» مطرح کرده بود.

برخی کشورها نیز بدون داشتن حامی، برنامه‌ی هسته‌ای نظامی خود را آغاز کردند اما با حملات نظامی متوقف شدند: لیبی، عراق، سوریه، و فعلاً ایران. این همان NPT واقعی است که بازتاب تغییر موازنه‌ی قدرت در جهان است.

تا امروز، همه‌ی عملیات نظامی برای جلوگیری از اشاعه‌ی هسته‌ای در خاورمیانه رخ داده‌اند. از منظر اسرائیل، این اقدامات اجرای دکترین بگین بوده‌اند. همچنین می‌توان آن را اجرای دکترین کارتر دانست که پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در ۱۹۸۰ اعلام کرد ایالات متحده مانع هرگونه سلطه‌ی هژمونیک بر خلیج فارس و خاورمیانه خواهد شد. همه‌ی رؤسای جمهور بعدی آمریکا از این خط پیروی کردند؛ جنگ‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ نیز تحقق همین سیاست بودند.

اما اسناد منتشر شده در کتاب «در جست‌وجوی بمب» نشان می‌دهند که ژنرال ضیاءالحق، رئیس‌جمهور پاکستان، تأیید برنامه‌ی هسته‌ای‌اش را از کارتر و برژینسکی دریافت کرد، همان‌طور که کیسینجر با گلداسمیر توافق کرده بود. دنگ شیائوپینگ نیز

از این تصمیم استقبال کرد. سال‌ها درباره‌ی «تهدید بمب اسلامی» بحث شده، یعنی احتمال اشاعه در میان کشورهای با ساختار دینی یا غیر وستفالیایی. این خطر به رابطه‌ی پاکستان و عربستان هم مربوط می‌شد، چون سعودی‌ها تأمین مالی بمب پاکستان را انجام دادند و انتظار داشتند در آینده بتوانند مواد لازم برای بمب خود را دریافت کنند.

در واقع، منشأ اشاعه‌ی هسته‌ای پاکستان، ابتکار عمل برژینسکی و کارتر برای مقابله با شوروی در افغانستان بود. نتیجه‌ی پنهان دکترین کارتر، تولد بمب اسلامی سنی در اسلام‌آباد بود.

امروز با «جنگ دوازده‌روزه»، موضوع، منع دستیابی به بمب اسلامی شیعه است؛ اما میزان موفقیت این تلاش‌ها مشخص نیست. حمله به سایت‌های فردو، نطنز و اصفهان می‌تواند تفاسیر متضادی را به دنبال داشته باشد: از یک سو، می‌توان گفت قواعد نظم سابق همچنان پابرجاست و ایران نتوانسته به بمب برسد، چون روسیه و چین از او حمایت نکردند.

از سوی دیگر، برخی معتقدند بحران نظم جهانی، NPT واقعی و سیاست‌های عدم اشاعه را نیز درهم شکسته است. در سطح منطقه‌ای، اگرچه ایران محدود شده، اما ممکن است تصمیم به عبور از آستانه بگیرد، که در این صورت عربستان، ترکیه و مصر نیز به دنبال آن خواهند رفت؛ و در این حالت، پنج کشور هسته‌ای در ناپایدارترین منطقه جهان خواهیم داشت.

در سطح جهانی، استفاده‌ی افراطی و یک‌جانبه از قدرت توسط آمریکا، اتحادهای آن را دچار تزلزل کرده است. توکیو جایگاه خود را در آستانه‌ی هسته‌ای در خطر می‌بیند، فشار برای افزایش هزینه‌های نظامی را بر نمی‌تابد و مشارکت در نشست ناتو را لغو کرده؛ سؤال نیز همین کار را کرده است.

در اروپا، افزایش هزینه‌های دفاعی به ۵٪ تولید ناخالص داخلی در چارچوب ناتو اروپامحور، تصمیمی کلیدی است، اما این مسیر با رفتارهای متناقض و نمایشی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، به‌ویژه با تردیدهای ترامپ درباره‌ی ماده‌ی پنج پیمان آتلانتیک – تعهد به دفاع مشترک – دشوارتر شده است.

در نهایت، در خود آمریکا، گرچه در جنگ دوازده روزه قدرت نظامی بی‌رقیبی را به نمایش گذاشت، اما این قدرت همراه با شکاف داخلی و بحران بدهی و کسری بودجه، به وضعیتی ناپایدار بدل شده است. خطرناک‌ترین موضوع، ترکیب قدرت و ضعف در کشوری است که دیگر نمی‌خواهد یا نمی‌تواند تضمین نظم جهانی را به‌تنهایی بر عهده بگیرد.



بمب بر سر ایران و اسرائیل^۷

جان‌لوکا دسیمونه

بحران ایران و اسرائیل

بحران میان ایران و اسرائیل که در ۱۳ ژوئن آغاز شد، با تصمیم ایالات متحده برای حمله به سه سایت غنی‌سازی اورانیوم تنها ده روز بعد، وارد مرحله‌ی کیفی جدیدی شد. این حملات با موشک‌های کروز و بمب‌افکن‌های استراتژیک صورت گرفت و در سایت فردو که در عمق بیش از ۱۰۰ متر سنگ مدفون شده، از چهارده بمب موسوم به «مادر همه‌ی بمب‌ها» (MOAB) استفاده شد؛ قدرتمندترین سلاح متعارف زرادخانه‌ی آمریکا. در سال ۲۰۱۷، دونالد ترامپ استفاده از آن را در افغانستان علیه یک پایگاه داعش مجاز دانسته بود. در دکتترین نظامی آمریکا، استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی نیز برای چنین مأموریت‌هایی پیش‌بینی شده است.

روزنامه‌ی «گلوبال تایمز» یکن نوشت که واشنگتن با این اقدام، «سابقه‌ای خطرناک» ایجاد کرده است: حمله به تأسیسات هسته‌ای کشوری عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) که می‌تواند پیامدهایی برای دکتترین بازدارندگی دیگر قدرت‌های هسته‌ای یا کشورهایی با جاه‌طلبی‌های مشابه داشته باشد. اسرائیل، که قدرت هسته‌ای اعلام‌نشده‌ای است، پیش‌تر نیز دکتترین مقابله‌ی پیشگیرانه از گسترش سلاح هسته‌ای را اعمال کرده بود، اما این اقدامات هرگز در چنین مقیاسی و

با هدف بی‌ثبات‌سازی کشوری با جمعیتی نزدیک به ۹۰ میلیون نفر و موقعیتی استراتژیک چون ایران نبوده‌اند.

قمار و مه جنگ

به‌گفته‌ی جان‌تان ایال، تحلیل‌گر روزنامه‌ی «استریت تایمز» سنگاپور، تل‌آویو از تضعیف موضع بازدارندگی ایران، به‌ویژه در لبنان، بهره‌برداری استراتژیک کرده است. با این حال، می‌افزاید: «اسرائیل در تاکتیک سرآمد است، اما در استراتژی مشکل دارد و نمی‌تواند به‌تنهایی پرونده‌ی تهران را ببندد». برخی معتقدند پس از حمله‌ی آمریکا، اسرائیل موفق به تحقق پیروزی راهبردی شد و ترامپ را به سوی قمار بزرگ‌تر سوق داد: نابودسازی برنامه‌ی هسته‌ای ایران و شاید حتی دستیابی به تسلیم سیاسی یا چیزی شبیه به آن.

ایهود باراک، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل و رقیب سیاسی نتانیاهو، در اظهارنظری تازه گفت حتی آمریکا هم بدون «ورود مستقیم به جنگ» قادر به توقف برنامه‌ی هسته‌ای ایران نیست و چنین سناریویی را نامحتمل می‌داند. برخی یادآور می‌شوند که فرمول «ناشناخته‌های شناخته‌شده و ناشناخته» که دونالد رامسفلد، وزیر دفاع دولت بوش، در جنگ عراق ۲۰۰۳ از آن استفاده کرد، بازتاب‌دهنده‌ی مه جنگ و پیامدهای ناخواسته‌ی یک درگیری نظامی است؛ از گسترش منطقه‌ای تا درگیر شدن دوباره‌ی واشنگتن در باتلاق خاورمیانه، یا حتی رسیدن به آستانه‌ی بحران هسته‌ای اگر آن‌طور که روزنامه‌ی «فیگارو» فرض کرده، تهران تحت فشار تصمیم به آزمایش یک سلاح ابتدایی بگیرد.

در زمان نگارش این متن، ایران حملات هشداردهنده و نمایشی به پایگاه‌های آمریکا در قطر و عراق انجام داده و ترامپ از «توافقی موقت» با پایداری نامشخص خبر داده است.

ارکان استراتژی ایران

به‌گفته‌ی ولی نصر، متخصص مسائل ایران در دانشگاه جانز هاپکینز، موضوع اصلی مذاکرات، ارکان کلیدی استراتژی سیاسی-نظامی ایران است؛ نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه ایران دوران پهلوی نیز. شاه با اتخاذ دکترین نیکسون در خلیج فارس، خود را «حامی منافع آمریکا و غرب» معرفی کرد، با هدف تثبیت ایران به‌عنوان قدرت برتر منطقه، احتمالاً با زرادخانه‌ای هسته‌ای.

سیدحسین موسویان، دیپلمات پیشین و مذاکره‌کننده‌ی توافقی‌های هسته‌ای در دولت خاتمی، یادآور می‌شود که به لطف درآمدهای نفتی و برنامه‌های نوسازی انقلاب سفید شاه، ایران بازاری جذاب برای شرکت‌های هسته‌ای آمریکایی، آلمانی، فرانسوی، بریتانیایی و کانادایی بود که دانش فنی گسترده‌ای در اختیار مهندسان ایرانی قرار دادند.

از ۲۰۱۹ به این سو، پاسخ تهران به خروج آمریکا از برجام، ادامه‌ی حضور در چارچوب آن بوده اما با شتاب تدریجی در مسیر رسیدن به «آستانه‌ی هسته‌ای» با اهداف چانه‌زنی. موسویان این رویکرد را «گزینه‌ی ژاپنی» می‌نامد: توکیو همه‌ی زنجیره‌ی تأمین فناوری هسته‌ای را دارد و در شرایط اضطراری می‌تواند بر اساس ماده‌ی ده از NPT خارج شود.

تهران خواهان رفتار برابر با دیگر امضاکنندگان و گفت‌وگویی درباره‌ی منافع منطقه‌ای استراتژیک با آمریکا است و در این چارچوب حتی آماده‌ی بازتعریف دکترین «بازدارندگی پیشرفته» خود است - موضوعی محل اختلاف بین اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان ایرانی. اصول‌گرایان، برنامه‌ی هسته‌ای نظامی، موشک‌های بالستیک و نفوذ منطقه‌ای در جوامع و نیروهای شیعه را بخشی از «دفاع مقدس» می‌دانند.

به‌گفته‌ی نصر، این سیاست، میراث تجربه‌ی تلخ جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) است؛ دوره‌ای که ایران کاملاً منزوی بود و تنها بر کمک‌های نظامی چین و اسرائیل و توسعه‌ی صنایع نظامی داخلی خود تکیه داشت، در حالی که صدام با دریافت ۲۰۰ میلیارد دلار اعتبار از شیخ‌نشین‌ها و کمک نظامی از کشورهای اروپایی و شوروی سابق تقویت می‌شد. جالب آن‌که نتانیاهو، که در آن زمان سفیر اسرائیل در واشنگتن بود، مدافع ارسال سلاح به تهران برای توازن با بغداد بود. اسرائیل حدود ۲.۵ میلیارد دلار تجهیزات و قطعات یدکی فرستاد و چین حدود ۵ میلیارد دلار.

بازدارندگی پیشرفته و دفاع مقدس

به‌گفته‌ی آلن فرسون از «لوموند»، مفهوم «بازدارندگی پیشرفته» برای جلوگیری از جنگ دوباره در خاک ایران طراحی شد، با هدف حفظ دستاوردهای سیاسی انقلاب ۱۳۵۷. نصر معتقد است وضعیت خودکفایی نسبی، اول تحت فشار جنگ و سپس تحریم‌ها، باعث رشد اقتصادی و صنعتی تحت نظارت بنیادهای دینی و سپاه شد. این ساختار به سیاست‌های حمایت‌گرایانه و تمایل به بازارهای چین و روسیه گرایش دارد. فرمول «موازنه‌ی منفی» که محمد مصدق در دهه‌ی ۵۰ میلادی استفاده کرد، توسط اصول‌گرایان احیا شده و به عنوان پایه‌ی «عدم‌تعهد ایرانی» معرفی می‌شود — نه شرقی، نه غربی.

در کنار «دفاع مقدس»، شبکه‌ی «کمر بند آتش» یعنی گروه‌های نیابتی شیعه‌ی منطقه، توسط قاسم سلیمانی، فرمانده پیشین [نیروی قدس] سپاه، برای اعمال بازدارندگی نامتقارن علیه آمریکا و اسرائیل طراحی شد. حمله‌ی ۷ اکتبر حماس، که با تأیید تهران انجام نشد ولی واکنشی به تلاش‌ها برای منزوی‌سازی ایران بود، این معماری را بر هم زد. پاسخ اسرائیل، نابودسازی نوار غزه و سپس سلسله حملات علیه حزب‌الله و حوثی‌ها بود. سقوط رژیم بشار اسد و کاهش حضور نظامی روسیه در سوریه نیز فرصتی برای تل‌آویو شد تا «سر اخطاپوس ایرانی» را هدف قرار دهد.

هرچند اسرائیل فروپاشی رژیم ایران را هدف رسمی اعلام نکرده، اما قطعاً به آن تمایل دارد - شاید با این امید که تضعیف نظامی و هسته‌ای، جناح‌های عمل‌گراتر را تقویت کند. ممکن است ترامپ نیز با چنین رویکردی همراه شده باشد. روزنامه‌ی فیگارو می‌نویسد: «او بی‌شک دارای شمّ سیاسی و فرصت‌طلبی است» و پیروزی نظامی آسان می‌تواند او را ترسناک جلوه دهد، با توجه به شکست‌های سیاست خارجی‌اش. هرچند هم ترامپ و هم نتانیاهو بیشتر به‌نظر می‌رسد که به شکل بداهه و با قمار استراتژیک عمل می‌کنند.

همه‌ی راه‌های اشاعه‌ی هسته‌ای

در کتاب «در جست‌وجوی بمب»، ویپین نارنگ، مقام پیشین پنتاگون و سردبیر بازبینی دکترین هسته‌ای واشنگتن در سال ۲۰۲۴، به بررسی تاریخی استراتژی‌های اشاعه‌ی هسته‌ای قدرت‌های مختلف می‌پردازد و چهار مسیر ممکن را شناسایی می‌کند: «تاخت سریع»، «با وثیقه»، «تحت محافظت» و «پنهان‌کاری».

در گروه نخست کشورهایی جای می‌گیرند که در مدت‌زمان کوتاهی زرادخانه‌ای هسته‌ای ساخته‌اند — مانند شوروی، چین و فرانسه — که از اجماع سیاسی، منابع کافی و آسیب‌پذیری اندک در برابر مداخلات خارجی برخوردار بودند. استراتژی با وثیقه به معنای دستیابی به وضعیت آستانه‌ای هسته‌ای، در حالی که تحت چتر تضمین قدرتی خارجی باقی می‌ماند، از سوی کشورهایی چون آلمان و ژاپن دنبال شده است.

اسرائیل، پاکستان و کره‌ی شمالی نمونه‌هایی موفق از «تحت محافظت» هستند: بهره‌گیری از همدستی یا مدارا از سوی دیگر قدرت‌های هسته‌ای که این روند را هم‌راستا با منافع استراتژیک خود می‌بینند. این کشورها اغلب در یافتن حامیان جدید مهارت دارند: توسعه‌ی توانمندی هسته‌ای اسرائیل با همکاری فنی فرانسه و حمایت مالی آلمان انجام شد. همکاری با پاریس در سال ۱۹۵۸ از سوی شارل دوگل به حال تعلیق درآمد، اما تا سال ۱۹۶۰ ادامه یافت. تا سال ۱۹۶۳ اسرائیل آزمایش‌های زیرآستانه‌ای (با توان بسیار پایین) انجام داده بود و در سال ۱۹۶۷ دست‌کم دو سلاح مونتاژ شده در اختیار داشت. تل‌آویو در خنثی‌سازی تلاش‌های دولت کندی برای بازرسی از برنامه‌اش بسیار زیرک عمل کرد؛ دولت جانسون نیز پذیرای واقعیت وجود زرادخانه‌ی اسرائیلی شد که تا سال ۱۹۶۹ سالانه حدود ۹ سلاح تولید می‌کرد.

در همان سال توافقی میان ریچارد نیکسون و گلدا مئیر درباره‌ی سیاست «ابهام هسته‌ای» تل‌آویو شکل گرفت: اسرائیل متعهد شد «اولین کشوری نباشد که سلاح هسته‌ای را وارد منطقه می‌کند» و در هیچ قالبی آن را علناً اعلام نکند. به گفته‌ی هنری کیسینجر، موضع آمریکا باید «تظاهر به بی‌اطلاعی» می‌بود. از نظر نارنگ، زرادخانه‌ی اسرائیل جایگزین یک پیمان امنیتی رسمی میان دو کشور شد و ایالات

متحدہ را متعهد به فروش تسلیحات پیشرفته کرد، در قالب نوعی تضمین برای حفظ «بمب در انبار» تل‌آویو - بدون آن که عضویت در پیمان عدم اشاعه را مطالبه کند.

پشتون هسته‌ای برژینسکی

همان منطق در دوران دولت‌های کارتر و ریگان در قبال پاکستان نیز دنبال شد. همان‌طور که مشاور امنیت ملی وقت آمریکا، زبگنیو برژینسکی، در یادداشتی نوشت، تهاجم شوروی به افغانستان در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ باعث شد دولت کارتر اولویت‌های خود در زمینه‌ی منع اشاعه را بازبینی کند و به پاکستان اجازه دهد برنامه‌ی سلاح هسته‌ای خود را پیش ببرد تا از شریان انرژی خلیج فارس محافظت کرده و از مقاومت اسلام‌گرای افغان حمایت کند. نازنگ این رویکرد را «هدیه‌ی کریسمس افغانستانی» به اسلام‌آباد می‌نامد. جاه‌طلبی‌های هسته‌ای پاکستان به سال ۱۹۷۲ بازمی‌گردد، پس از شکست در جنگ با هند و آزمایش موسوم به «هسته‌ای صلح‌آمیز» دهلی در سال ۱۹۷۴.

توافق با اسلام‌آباد که در دوران ریگان نیز تأیید شد، مشابه توافق با اسرائیل بود: واشنگتن چشم خود را می‌بست به شرط آن که پاکستان آمریکا را با آزمایش‌های آشکار در موقعیت دشواری قرار ندهد و همچنان به تسلیح و آموزش شورشیان پشتون و دیگر اسلام‌گرایان ادامه دهد. این مدارا تا پایان جنگ افغانستان ادامه داشت؛ به گفته‌ی نازنگ، برخی منابع - بدون ارائه‌ی مدرک - احتمال داده‌اند که دستگاه اطلاعاتی- نظامی پاکستان عمداً برای طولانی‌تر شدن جنگ تلاش کرده باشد.

در سال ۱۹۸۷، پاکستان به سلاح‌های هسته‌ای عملیاتی دست یافته بود. از ۱۹۹۰-۹۱، با ناتوانی دولت آمریکا در جلوگیری از تلاش‌های کنگره برای اعمال تحریم‌ها علیه پاکستان، اسلام‌آباد روابط خود را با چین تقویت کرد؛ کشوری که از سیاست مدارا با پاکستان استقبال کرده بود. «بمب اسلامی» اسلام‌آباد تا حدی با سرمایه‌گذاری عربستان سعودی تأمین شد و الگویی برای برنامه‌های موشکی و هسته‌ای تهران شد، در چارچوب همکاری با پیونگیانگ. کره‌ی شمالی نیز از موقعیت خود به‌عنوان «کشور حائل» مورد حمایت پکن برای کسب حمایت بهره‌برداری کرد.

انتخاب ایران برای پیروی از مسیر «برنامه‌ی پنهانی» – مشابه لیبی، عراق و سوریه – ناشی از نبود یک حامی یا پشتیبان بین‌المللی بود. به‌باور نارنگ، ایران در نهایت به یک وضعیت آستانه‌ای رضایت داد، چراکه توافق برجام یک «بدیل اقتصادی» در برابر تداوم برنامه‌ی هسته‌ای کامل پیشنهاد می‌کرد؛ راهی برای حفظ جایگاه یک قدرت هسته‌ای بالقوه.

¹ [Karl Marx, Inaugural Address of the International Working Men's Association, October 21-27, 1864](#)

² <https://foreignpolicy.com/2024/11/04/sudan-refugee-migrants-immigration-eu-us-humanitarian-aid>

³ رناتو پاستورینو: «حزب و امر بی‌سابقه‌ی بحران نظم: دهه‌ی تعیین‌کننده»، نقد اقتصاد سیاسی، آبان ۱۴۰۳

⁴ همان، نقد اقتصاد سیاسی، آبان ۱۴۰۳

⁵ مقدمه‌ی مترجم بر «حزب و امر بی‌سابقه‌ی بحران نظم»، نقد اقتصاد سیاسی، آبان ۱۴۰۳

⁶ Lotta comunista, n. 658, p. 2

⁷ Lotta comunista, n. 658, p. 15